

حکومت رضاشاه به مثابه یک نظام سلطانی

علیرضا نعمتی^۱

چکیده

به گفته بسیاری از پژوهشگران تاریخ ایران با دیکتاتوری و استبداد گره خورده است. منظور از استبداد در زبان ساده همان خودکامگی است و خودکامگی یعنی تصمیم‌گیری سیاسی دولت و در رأس آن شاه بر اساس اراده و خواست خویش است. حکومت رضاشاه که عملاً از ۱۳۰۴ش شروع شد بسیار متفاوت‌تر از حکومت‌های قبل از خود بود. یکپارچه‌سازی، تمرکزگرایی و اعمال حاکمیت بر کل کشور مشخصه حکومت رضاشاه بود. رضاشاه به مثابه تمامی حکومت‌های قبل از خود توانست باز استبداد را در صحنه سیاسی ایران برقرار کند هر چند ظواهر مشروطیت را نگاه داشت. از نظر ویران‌انواع سلطه سنتی پاتریمونالیسم زمانی ظاهر می‌شود که سلطه سنتی باعث ایجاد یک نظام اداری و یک نیروی نظامی که صرفاً ابزار شخصی حاکم محسوب می‌شوند می‌پردازد. ویران‌انواع پاتریمونالیسم را سلطانی می‌نامند. یعنی نظامی که سلطه در آن به دلخواه شخص حاکم اعمال می‌شود. هر چند کل دوران پهلوی اول را نمی‌توان سلطانی نامید ولی ایجاد ارتش مدرن و بوروکراسی سازمان‌یافته توسط رضاشاه پایه‌های نظام سلطانی در ایران را فراهم کرد. نگارنده در این مقاله سعی دارد که با استفاده از روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی ویژگی‌های حکومت رضاشاه را با مشخصه‌های نظریه پاتریمونالیسم (سلطانی) تحلیل و بررسی کند.

واژه‌گان کلیدی: رضاشاه، رژیم پهلوی اول، پاتریمونالیسم، سلطانی، استبداد.

۱- دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

مقدمه

اگر استبداد را خودکامگی و خودرایی دولت یا شخص شاه بدانیم که عملاً در تاریخ ایران شاه همان دولت نیز بوده است در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران تقریباً تمامی دولت‌ها که یکی پس از دیگری بر سرکار آمده‌اند به‌نوعی استبداد کهن ایرانی را بازتولید کرده‌اند. در اوایل دهه ۱۲۸۰ش و با شروع جنبش مشروطیت ایران چنین به نظر می‌رسید که این استبداد کهن برای همیشه از تاریخ ایران رخت پرسته است و ناتوانی محمدعلی شاه در سرکوب این جنبش گواه و شاهدی بر این مسئله بوده است. ولی با آمدن رضاشاه آن‌هم به فاصله تقریباً یک دهه پس از مشروطه و در کمال تعجب باز استبداد کهن ایرانی همانند یک زخم کهنه سرباز می‌کند و دوباره وارد صحنه تاریخ سیاسی ایران شد. کاری که محمدعلی شاه نتوانست انجام دهد رضاشاه به‌راحتی انجام داد. حکومت رضاشاه را نمی‌توان تماماً استبدادی نامید و به همین منظور، سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ش را در زمره حکومت‌های دیکتاتوری و دوره دوم حکومت رضاشاه یعنی سال‌های بین ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ش را استبدادی می‌نامند.

از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ش پاره‌ای تحولات بااهمیت اجتماعی-اقتصادی به ثمر رسید؛ مخالفت-هر چند کاهنده- با شاه هنوز تا اندازه‌ای امکان‌پذیر بود؛ تصمیمات او در مشورت با نزدیکانش قطعیت یافته یا تعدیل می‌شد؛ و جان، مال، شرف و امنیت مردم هنوز یکسره در گرو امیال شاه یا نوکرانش نبود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۴۵).

از ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ش رضاشاه حکمران بلامنازع کشور و تنها بازیگر صحنه سیاسی ایران شد. با مطلق و خودکامه‌تر شدن قدرت رضاشاه دیگر هیچ جایی برای یک اندیشه و عمل متفاوت از او وجود نداشت. گواه راستین بر این مدعا را در اختلاف نظر کوچک داور با رضاشاه در ۱۳۱۵ش می‌بینیم که باعث شد یکی از ستون‌های اصلی حمایت‌کننده رضاشاه برای دست یافتن بر تخت طاووس به خاطر ترس از رضاشاه به طرز عجیب خودکشی کند. شاید هیچ حرفی به‌اندازه این جمله خودکامگی و استبداد رأی رضاشاه را نشان نمی‌دهد.

در آخرین دیداری که رضاشاه با کابینه خود داشت گفت، در رابطه با برنامه‌ها و اندیشه‌هایم، راز موفقیتم آن بود که هرگز با کسی مشورت نکردم.

نظریه‌های بسیاری برای تبیین دوران حکومت رضاشاه مطرح شده است. از نگرش‌های ساختاری مانند نگرش‌های مارکسیستی گرفته تا نگرش‌های دولت مطلقه و نگرش‌هایی که به وجه تاریخی و کنشگر / کنشگران مانند نظریه پاتریمونالیسم یا سلطانی می‌پردازند. به نظر نگارنده نظریه پاتریمونالیسم (سلطانی) تبیین بسیار قوی برای حکومت رضاشاه می‌باشد. جامعه‌شناسی سیاسی وبر جامعه‌شناسی سلطه است. از نظر وبر سه نوع سلطه مشروع وجود دارد ۱- سلطه سنتی ۲- سلطه کاریزماتیک ۳- سلطه عقلانی. از نظر وبر سلطه سنتی انواعی دارد ۱- پدرسالاری ۲- حکومت سالمندان ۳- پاتریمونالیسم (سلطانی).

وبر حد اعلای پاتریمونالیسم را سلطانی می‌داند. درست است که واضح نظریه سلطانی ماکس وبر است ولی بسط و بررسی ویژگی‌های نظام سلطانی از تحلیل تطبیقی خوان لینز درباره نظام‌های غیر دموکراتیک پدید آمد. نظام سلطانی دارای پنج مشخصه اصلی می‌باشد ۱- تیره بودن مرز میان نظام و دولت ۲- شخص‌گرایی ۳- ریاکاری قانونی ۴- پایگاه اجتماعی محدود نظام سلطانی ۵- سرمایه‌داری تحریف‌شده. مفروض اصلی ما در این پژوهش بر این اصل استوار است که حکومت رضاشاه با پنج مشخصه اصلی نظریه سلطانی مطابقت می‌کند.

نظریه پاتریمونالیسم (سلطانی)

جامعه‌شناسی ماکس وبر جامعه‌شناسی سلطه است. بدین معنی که وی به موضوع اقتدار یا سلطه مشروع می‌پردازد و در این مسیر سه نمونه عالی از سلطه و نظام‌های سیاسی می‌سازد. این سه نوع سلطه مشروع عبارت است از سلطه سنتی، سلطه کاریزماتیک و سلطه عقلانی. در سلطه سنتی، سبب مشروعیت سنت پایداری است که از گذشته‌های دور در خاطره اجتماعی مردم وجود دارد، قواعد و شاخصه‌های اعمال قدرت شخصی، خصوصی

و مربوط به موارد معین است، و تمایزی میان قلمرو عمومی و خصوصی وجود ندارد. از دید وبر، انواع سلطه سنتی عبارت است از پدرسالاری (در این نظام سیاسی کارگزار و بروکراسی وجود ندارد)، حکومت سالمندان یا ریش‌سفیدان^۱ (gerontocracy)، نظام فئودالی (در این نوع سلطه وفاداری مبتنی بر پیمان، جای روابط پدر ما بانه نظام پاتریمونیا را می‌گیرد) و پاتریمونیا (نظام موروثی) (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲).

وبر در توصیف ساختار اداری پدرسالار از مفهوم «نظام اداری مفصل» استفاده می‌کند، یعنی گونه‌ای از نظام اداری که نبود تشکیلات و سازمان‌های اداری منسجم و متمرکز و همین‌طور عدم حضور مقام‌ها و صاحب‌منصبان لشکری و کشوری، در آن مشهود و هویداست (Weber, 1978: 1088-1089). سلطه پدرسالاری به‌عنوان زمینه و مقدمه‌ای برای سلطه پاتریمونیا است. به‌عبارت‌دیگر سلطه پاتریمونیا در اقتدار پدرسالار بر خاندانش ریشه دارد (Black, 1979: 79). به گفته وبر، پاتریمونیا (که صرفاً ابزارهای می‌شود که سلطه سنتی به ایجاد یک نظام اداری و یک نیروی نظامی که صرفاً ابزارهای شخصی حاکم محسوب می‌شوند، می‌پردازد. وبر حد اعلای پاتریمونیا و حالت افراطی آن را سلطانیسم می‌نامد. باید بدین نکته توجه داشت که در هر دو نظام پاتریمونیا و سلطانیسم تأکید بر قدرت مطلقه و اطاعت محض رعیت از حاکم است. وبر نظامی را که در آن سلطه عمدتاً و در اصل سنتی است، هرچند اعمال این سلطه با توجه به استقلال شخصی حاکم صورت گیرد، پاتریمونیا می‌نامد. اما در نظام سلطانی، سلطه در اصل بر اساس تشخیص و به‌دلخواه و مبتنی بر رأی و اختیار حاکم است که آن را از دیگر شکل‌های نظام اقتدارگرا جدا می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲).

از نظر ماکس وبر پاتریمونیا و در حالت افراطی، نظام سلطانی معمولاً هنگامی پدید می‌آید که سلطه‌گر سنتی دستگاهی اداری و نیروی نظامی ایجاد می‌کند که صرفاً ابزار شخصی فرمانرواست. درجایی که سلطه اساساً سنتی است ولو آنکه از طریق اراده

1. gerontocracy

شخصی فرمانروا اعمال گردد، آن را اقتدار پاتریمونالی می‌نامیم و در مواردی که سلطه اساساً بر پایه اراده شخصی اعمال می‌گردد سلطانی نامیده می‌شود. گاهی چنین می‌نماید که اقتدار سلطانی به هیچ‌روی به وسیله سنت محدود نمی‌شود اما در واقع هرگز این گونه نیست. با وجود این، عنصر غیر سنتی به صورت غیر شخصی عقلانی نمی‌شود بلکه تنها شامل گسترش افراطی اراده شخصی فرمانرواست. این ویژگی است که آن را از هر شکل اقتدار عقلانی متمایز می‌سازد (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۱۳). وقتی که اقتدار حاکم از سنت‌ها فراتر رفته و در عمل قائم به شخص می‌شود باید مفهوم سلطانیسم را به کاربرد. یعنی اینکه فرمانروا دیگر مقید به سنت‌ها نیست اگرچه مشروعیت خود را از سنت‌ها گرفته باشد که این مسئله نیز در تاریخ ایران موارد متعددی دارد (منوچهری، ۱۳۷۶: ۱۳). نظام‌های سلطانی نه بر اساس قانون قرار دارند، نه بر پایه ایدئولوژی و نه حتی بر مبنی اهداف والایی که حکام معمولاً برای خود و جامعه تبیین می‌کنند. از وجه مشخصه این نظام‌ها، امکانات نامحدود حاکم است در اعمال قدرت بدون آنکه به مجموعه‌ای از ارزش‌ها یا به ایدئولوژی خاص و البته به قانون پاسخگو باشد (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۸).

ویژگی‌های نظام سلطانی

تیره شدن مرز میان نظام و دولت

در نظام‌های سلطانی تمایز میان نظام و دولت بسیار مبهم‌تر است، و در موارد بسیار پیشرفته نظام سلطانی حتی می‌توان از آمیختگی میان نظام و دولت سخن گفت. در دستگاه اداری دولت و ارتش، ویژگی‌های دیوانسالاری مدرن مانند حوزه‌های صلاحیت رسمی، سلسله‌مراتب اداری که یک سامان استقرار یافته مافوق و مادون را تعریف می‌کنند. بیشتر دولت‌های سلطانی دارای شماری سازمان‌های بوروکراتیک هستند. سازمان نیروهای مسلح و رابطه آن‌ها با بقیه دستگاه‌های دولتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فرمانروایان نظام‌های سلطانی نوعاً "جوی از بی‌اعتمادی را میان شاخه‌های مختلف ارتش حفظ می‌کنند

و جاسوسی متقابل را برای حفظ خودشان در برابر کودتای نظامی تشویق می‌کنند، برخی حتی از میلیشیا‌های خصوصی برای حفظ کنترل خود بر جامعه استفاده می‌کنند. فرمانروایان نظام‌های سلطانی گاهی یک حزب واحد ایجاد می‌کنند. در این موارد نام این احزاب نمایانگر تلاش‌های فرمانروایان است برای نشان دادن آن‌ها همچون رهبران جنبشی انقلابی که رسالت آن پیوند میان رهبر و مردمی است که او آن‌ها را به سوی افق‌های تازه رهنمون می‌گردد (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۳۵-۳۲).

به صورت خلاصه می‌توان ویژگی‌های اصلی تیره بودن مرز میان نظام و دولت را برشمرد: ۱- متکی بودن به بوروکراسی ۲- اتکا به ارتش ۳- ایجاد یک حزب واحد و یا انحلال تمامی احزاب

قدرت و توان دولت برای تسلط بر همه امور کشور مستلزم تحقق اداره‌های مختلف دولتی در بخش‌های اداری و نظامی بود و در دوره رضاشاه شبکه متمرکز و گسترده بوروکراتیک شکل گرفت (خلیلی خو، ۱۳۷۲: ۱۸۹). از این رو به منظور متناسب‌سازی نظام اداری با مقتضیات فراهم آمده از تحول اجتماعی، دستگاه اداری در چند مرحله دچار تغییراتی شد (قلفی، ۱۳۷۹: ۱۶۵). رشد و تمرکز دستگاه‌های اداری و نظامی الزاماً افزایش سریع قدرت دولت را در پی داشت. در عصر قاجار باینکه قدرت دولت مطلق و خودکامه بود، شبکه متمرکز و گسترده بوروکراتیک وجود نداشت. این تاندازه‌ای ناشی از فقر نسبی دولت و جامعه بود، تاندازه‌ای ناشی از ماهیت سنتی دولت و در ارتباط با این دو، تاندازه‌ای ناشی از فقدان وسایل جدید ارتباطی و فنی. از این رو آغاز حاکمیت سلسله پهلوی همراه بود با گسترش، نوین‌سازی و تمرکز ارتش و بروکراسی و فعالیت‌هایی که مکمل این سیاست بودند (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۳۳۵). دیوان‌سالاری رضاشاه نود هزار کارمند غیرنظامی را در برمی‌گرفت همانند ارتش در دوره رضاشاه گسترش زیادی یافته تجدید سازمان شده و بهتر از زمان قاجار آموزش دیده بود. در زمان قاجار، دستگاه دیوان‌سالاری،

تیول شاهزادگان قاجاری و دودمان‌های دیوانی قدیمی بود اما در زمان رضاشاه این در به روی طبقه‌های متوسط تحصیل کرده باز شد (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۴).

اصلاح بنیادین رضاشاه ایجاد ارتشی قدرتمند بود که قدرت دولت را در همه جا به اجرا درمی‌آورد (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۲). ایجاد ارتش جدید در ایران به عنوان یک ضرورت تاریخی به منظور استقرار نظم داخلی و امنیت، حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی نه تنها پاسخ به تمایل نخبگان بود که پس از جنگ جهانی اول و خروج نیروهای خارجی از ایران خواستار ایجاد یک دولت ملی تام‌الاختیار بود، بلکه به علت تغییر شرایط بین‌المللی، دولت انگلیس نیز مایل بود یک دولت مقتدر مرکزی با ارتش قوی و متمرکز در ایران قدرت را به دست بگیرد (خلیلی خو، ۱۳۷۲: ۱۳۱). رضاخان سازماندهی ارتش را از روی الگوی ارتش انگلیس آغاز نمود و اولین ارتش بزرگ و مدرن تاریخ ایران را به وجود آورد (کدی، ۱۳۶۹: ۱۴۱). ارتش نوین رضاشاه بسیار پرهزینه بود و از همان آغاز وزارت جنگ او بخش اعظم درآمد ملی را به خود اختصاص داد (کرونین، ۱۳۹۶: ۶۸). ارتش از حالت فوج چند هزارنفره قزاق در دهه ۱۳۰۰ش به ۱۲۶۰۰۰ مرد مسلح دائم تبدیل شد و در سال ۱۳۲۰ش امکان بسیج تا ۴۰۰ هزار نفر نیز وجود داشت و این برای کشوری که جمعیت فعال اقتصادی‌اش از ۵ میلیون مرد تجاوز نمی‌کرد بسیار زیاد بود (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۴-۳۳۳). در این دوره دستگاه اطلاعاتی-امنیتی و جاسوسان شهربانی جانی تازه گرفت و در جهت تعقیب مخالفان و حتی کارگزاران حکومت به شدت فعال شد. بر اثر توطئه‌ها و پرونده‌سازی‌های اداره تأمینات (آگاهی) و جاسوسی شهربانی بود که برخی از مهم‌ترین مخالفان سیاسی رضاشاه را از صحنه سیاسی-اجتماعی محو شدند (حکیمون، ۱۳۸۶: ۷۷).

رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را از بین برد. از هنگامی که مدرس و همکاران روحانی وی کرسی‌های نمایندگی خود را از دست دادند، حزب اصلاح‌طلبان هم از فعالیت محروم شد. حزب تجدد که صادقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، نخست به

حزب ایران نو و سپس حزب ترقی که سازمانی بر اساس الگوی فاشیست موسولینی و حزب جمهوری خواه مصطفی کمال پاشا بود، تبدیل شد. حتی فعالیت حزب ترقی نیز به دلیل این سوءظن که «احساسات جمهوری خواهی» خطرناک را می‌پروراند غیرقانونی شد. هنگامی که سلیمان اسکندری به ناچار کناره گرفت، حزب سوسیالیست هم منحل شد و باشگاه‌های حزب را گروهی سازمان یافته به آتش کشیدند (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ۱۷۳-۱۷۲). چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه ۱۳۰۰ ش در مجلس نماینده داشتند همه اساساً طرفدار رژیم بودند اما بازهم رضاشاه آن‌ها را منحل کرد چون از آن بیم داشت که رقیبان وی در این حزب‌ها متشکل شوند (فوران، ۱۳۹۵، ۳۳۶). در دهه ۱۳۱۰ ش رضاشاه با افزایش هزینه‌های ارتش تورم گسترده‌ای به وجود آورد و با منع فعالیت هم احزاب سیاسی از جمله اصلاح طلبان قدرت سیاسی را منحصرأ در دست گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ۱۹۱-۱۹۰).

شخص گرایی

شاید شگفت‌انگیز باشد که رهبران نظام‌های سلطانی، خواه موقعیتشان در دولت با قدرت واقعی‌شان منطبق باشد یا نباشد، ماهیت کاملاً شخص گرایانه حکومتشان را پنهان نمی‌کنند. از لحاظ خارجی این شخص گرایی دارای دو جنبه است: یکی، کیش شخصیت آشکار پیرامون رهبر و دیگری، گرایش به سوی دودمان گرایی (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۳۵). اهمیت اعضای خانواده به قلمرو سیاسی محدود نمی‌شود و اغلب هنگامی که اعضای خانواده قلمروهای خصوصی قدرت برای خودشان ایجاد می‌کنند به زندگی اقتصادی امتداد می‌یابد (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۴۴). ایدئولوژی سلطانی اغلب افتخارات باستانی ملت را تعالی می‌بخشد و از یک سنت اختراعی برای متمایز کردن ملت از همسایگانش به لحاظ قومی و حتی نژادی سود می‌جوید (شهابی / لینز، ۱۳۸۰، ۳۷).

به صورت خلاصه می‌توان ویژگی‌های اصلی شخصی‌گرایی را برشمرد: ۱- ماهیت شخص‌گرایانه فرمانروا ۲- تأکید بر افتخارات باستانی ۳- روی آوردن به فعالیت‌های اقتصادی

بازهم شبیه همان الگوی سنتی از اواخر دهه ۱۳۰۰ش حکومت خودکامه یعنی حکومت یک نفر (رضاشاه) که حرفش بالاتر از قانون بود آغاز شد (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۰۱). پانزده سالی که از به تخت نشستن رضاخان تا کناره‌گیری وی گذشت را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: دوره ۱۳۰۳ش تا ۱۳۱۲ش یعنی هنگامی که قدرت او مطلق بود؛ و دوره ۱۳۱۲ش تا ۱۳۲۰ش یعنی زمانی که قدرتش هم مطلق بود و هم خودکامه (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۴۵). بر این همه باید سبک حکومت خودکامه‌ای را نیز افزود. مشاورانش جرئت مخالفت با نظرات وی را نداشتند و نمی‌توانستند اطلاعات حساس را در اختیار وی قرار دهند. در آخرین دیداری که با کابینه‌اش داشت با آنان گفت: «در رابطه با برنامه‌ها و اندیشه‌هایم، راز موفقیتم آن بود که هرگز با کسی مشورت نکردم» (فوران، ۱۳۹۵: ۳۸۳-۳۸۲). تبلیغات وسیع، زشت و مبتذل حتی فراتر از آنچه خودبزرگ‌بینی شخصی او می‌توانست، به رضاشاه بقبولاند که مظهر کمال و خدای متجسد است (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۶۹). پس از جنگ جهانی اول رضاخان که سپس رضاشاه شد به‌عنوان مقتدرترین فرد در صحنه سیاست ایران ظاهر گشت (لمبتون، ۱۳۶۲: ۳۳۶). رضاشاه نمی‌خواست که با احراز مقام پادشاهی اقتدارات قوه مجریه را به هیئت‌وزیران بسپارد. او همان راه محمدعلی شاه را در پیش گرفت و تمام قدرت را در شخص خویش متمرکز ساخت و وزیران به روال دوران پیش از مشروطیت نقش عمال و کارگزاران او را بر عهده گرفتند و مجلس که تا دیروز بر دولت مسلط بود ذلیل و خوار گشت و نمایندگان که از نمایندگی جز نام چیزی دیگر نداشتند طوق مطاوعت و متابعت دولت را بر گردن نهادند. مجلس هم جزئی از قوه مجریه شد که تمام و کمال در اختیار پادشاه بود (موحد، ۱۳۹۵: ح ۲ ج دوم: ۹۰۱-۹۰۰). رضاخان کمتر از یک سال پیش از آنکه به پادشاهی رسید و خود را منجی ایران می‌دانست. تکبر و نخوت شاهانه خود

را نشان داد و ادعا کرد که: «اهالی ایران با عجز و پافشاری و به‌وسیله مجلس مؤسسان، سرپرستی این مملکت را از من تقاضا کردند... پیش از من دولت در ایران کلمه‌ای توخالی شده بود. خلاصه، مردی که می‌خواست نقش قهرمان را بازی کند، همه‌چیز و همه‌کس را بی‌عرضه و نالایق و در بهترین حالت متوسط می‌دانست (کرونین، ۱۳۹۶: ۲۲۲). ثریا اسفندیاری، همسر دوم محمد رضاشاه، در زمینه خصوصیات رضاشاه در خاطرات خود می‌نویسد: «تمام مسائل و امورات مملکت به او ختم می‌شد. وی از واگذاری قدرت به دیگران، حتی به دوستان نزدیکش بیمناک بود. آمیختن خودبینی با سوءظن از خصوصیات برجسته او بود (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۱۵).

سیاست رضاشاه بر «خدا»، «شاه» و «میهن» تأکید می‌ورزید (کرونین، ۱۳۹۶: ۲۰۱). رضاخان پس از شکست دادن شیخ خزعل در خوزستان هنگامی که به تهران بازگشت نام پهلوی را برای خود برگزید که هم یادآور یک دودمان باستانی بود و هم یک انگاره پهلوانی (کدی، ۱۳۹۲: ۱۵۱). رضاشاه سرسختانه اصرار داشت ناسیونالیسم مبارز را به‌عنوان اصل انسجام اجتماعی جایگزین اسلام سازد (کرونین، ۱۳۹۶، ۲۲۲). شاه و مشاورانش می‌خواستند با طرد گذشته نزدیک، میراث پیش از اسلام باستانی را با آینده مبتنی بر الگوی اروپایی در هم آمیزد و نسل جدید نیز ظاهراً " این تناقض را می‌پذیرفت. ناسیونالیسم قدیمی فرهنگی و قومی با عطش و اشتیاق، هر چیز جدید و بیگانه را در هم آمیخت. رضاشاه از روشنفکران بیزار بود، ولی به‌طور غریزی می‌فهمید که فارغ‌التحصیلان مدارس و دانشکده‌های خارجی و دانشگاه تهران یگانه کسانی هستند که در مورد برنامه نای مدرن سازی خود می‌تواند به آن‌ها تکیه کند (اوری، ج ۲، ص ۷: ۱۳۹۲: ۳۴). ناسیونالیسم رضاشاه با ناسیونالیسم پیشین ایرانی فرق داشت چون ناسیونالیسم را غیردینی می‌دید نه اسلامی و آن را با واژگان غیر اسلامی بیان می‌داشت، ناسیونالیسمی که به شکوه دولت و شاه تمرکز داشت. تنها ناسیونالیسم مجاز دوره پادشاهی او، به قول کدی، « ناسیونالیسم رسمی با تأکید بر همگنی و تجانس ملی، ضد روحانی، تجدد و قدرتی بود که به گذشته قبل از اسلام ایران

اشاره داشت» (فوران، ۱۳۹۵: ۳۴۰). دستاوردهای باارزش و بزرگ اجتماعی و فرهنگی ایران بعد از اسلام به کندی ولی قاطعانه کمرنگ و یا انکار شدند، درحالی که استبداد و امپریالیسم ساسانیان همچون الگوی فضیلت مرتبه‌ای رفیع یافت (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۵۰-۱۴۹). آنچه اتفاق افتاد در واقع نه رهایی بود و نه پیشرفت؛ اقدام خودکامانه و شبه مدرنیستی یک مستبد و معدودی متعصب بی‌ریشه بود که او را همچون ناجی ایران می‌ستودند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۷۳).

وقتی محمدرضا به دنیا آمد خانواده‌اش کماکان در منزلی استیجاری زندگی می‌کرد. وقتی که او، در مقام ولیعهد از سویس به ایران برگشت پدرش رضاشاه بی‌شک ثروتمندترین مرد ایران بود (میلانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷). در طول بیست سالی که رضاخان دیکتاتور ایران بود، نواحی وسیعی از کشور را که شامل ۷۰۰۰ روستا، آبادی و مرتع می‌شد به تملک شخصی خود درآورد. به عقیده هارت، رضاشاه در سال ۱۹۳۲م بزرگ‌ترین ملاک جهان بود (مجد، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۴). رضاشاه در پایان عمر سلطنت خویش در ۱۳۲۰ش یکی از ثروتمندترین افراد ایران بود. در بانک ملی موجودی‌های او از یک میلیون ریال در ۱۳۰۹ش به ۶۸۰ میلیون ریال در ۱۳۲۰ش رسید. علاوه بر این، املاک وسیعی شامل ۳ میلیون جریب زمین داشت، «در کارخانه‌ها شرکت‌ها و انحصارهای متعدد داخلی سهام زیاد داشت که سود سرشاری را به همراه می‌آورد» (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۹-۳۳۸). نمونه برجسته دیگری از رفتار خودسرانه یا استبدادی رضاشاه خریداری قهری زمین‌های کشاورزی به کمترین قیمت بود. او اشتهای سری ناپذیری به ملک و املاک داشت و غالب آن‌ها را از زمین‌داران و تجار بزرگ و املاک خالصه (دولتی) می‌گرفت. شهرت او در این زمینه به جایی رسید که روزنامه‌ای فرانسوی او را جانور زمین‌خوار نامید. هنگامی که رضاشاه از سلطنت کناره گرفت و کشور را ترک کرد، صاحب حدود ده درصد از زمین‌های کشاورزی ایران من جمله حاصلخیزترین اراضی تولید محصولات فروشی بود، به طوری که ارزش و درآمد

آن‌ها از ده درصد کل آن در کشور تجاوز می‌کرد در شعری بسیار کوتاه و ملایم، ملک‌الشعراى بهار او را «رضای سارق» نامید (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۳۳۹-۳۳۸).

ریاکاری قانونی

فرمانروایان پاتریمونیا که مدعی اقتدار سنتی هستند بر نظام‌های سیاسی مبتنی بر قواعدی که به لحاظ تاریخی به صورت قانون درآمده‌اند، به‌ویژه قوانین عرفی تکیه می‌کنند و عموماً "قوانین اساسی مدرن را نادیده می‌گیرند. نظام‌های سلطانی که شالوده‌ای ایدئولوژیکی برای نهادهایشان ندارند اغلب با قوانینی حکومت می‌کنند که از یک نظام دموکراتیک پیشین به ارث رسیده یا به‌منظور بخشیدن ظاهری مشروع به حکومت آن‌ها وضع گردیده است. باوجوداین، فرمانروای نظام سلطانی لزوماً" موقعیتی را اشغال نمی‌کند که به لحاظ قانون اساساً" قدرتمندترین موقعیت است. ظاهر قانونی نظام‌های سلطانی به این معناست که آن‌ها به قوانین اساسی که روسای اجرایی و پارلمان‌های انتخابی و در بعضی موارد حتی نظام‌های چندحزبی را پیش‌بینی می‌کنند، در ظاهر احترام می‌گذارند. فرمانروایان نظام‌های سلطانی انتخابات ترتیب می‌دهند و یک نظام حکومت اسماً" چندحزبی دارند اما وضع به‌گونه‌ای است که حکومت همیشه برنده می‌شود. دست‌کاری فرایند انتخاباتی ممکن است شکل‌های گوناگون به خود بگیرد. افراطی‌ترین وضعیت در ایران وجود داشت (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۴۶-۴۴).

به صورت خلاصه می‌توان ویژگی اصلی ریاکاری قانونی را برشمرد: تأکید ظاهری بر قانون اساسی و مجلس و برگزاری انتخابات فرمایشی برای موجه جلوه دادن خود. وقتی رضاشاه در سال ۱۳۰۴ ش به پادشاهی رسید هنوز حکومت از اساس، قانونی بود؛ مجلس هنوز عمدتاً" مستقل بود، گرچه دیگر همه اختیارات را در دست نداشت؛ مطبوعات به کار خود ادامه می‌دادند، هرچند بخش اعظم رفتار لجام‌گسیخته آن‌ها به همراه برخی از آزادی‌هایشان مهار و محدود شده بود (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ۲۰۰). زمانی که حکومت یک نفر

(رضاشاه) که حرفش بالاتر از قانون بود آغاز شد، جامعه وقتی به این مرحله رسید بی‌اغراق هیچ نشانی از دموکراسی یا حوزه همگانی نو باقی نمانده بود؛ هرچند در حاشیه تحمل‌پذیری دولت یک حوزه همگانی ظاهری وجود داشت و شکل‌های تازه حکومت و نظام اجرایی، برای نمونه مجلس و وزارتخانه‌های دولتی، به‌جای خود باقی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۰۱). در ایران شاهان پهلوی همیشه نخست‌وزیرانی داشتند که بر طبق قانون اساسی مسئول حکومت بر کشور بود (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۴۵). نادیده گرفتن قانون اساسی از سوی دولت، بدبینی را گسترش داد، و مداخله ارتش و وزارت کشور در انتخابات و کاهش مقام مجلس شورای ملی به ابزاری ناتوان و بیهوده، مردم را از تجربه بزرگ‌تر دموکراسی و سیاست‌های انتخاباتی که از زمان اولین انتخابات مجلس در ۱۲۸۵ش با درد و رنج فراوان آموخته بودند محروم ساخت (کرونین، ۱۳۹۶: ۱۳). نمایندگان مجلس خصلت نمایندگی خود را از دست دادند. انتخابات فرمایشی شد و نمایندگان کاری جزء تصویب اعتبارنامه نامزدی دولت نداشتند و مجلس مبدل به دفتر ثبت و تائید تصمیم‌های دولت گردید (ژان پیر/ برنار/ یان، ۱۳۷۸: ۹۰). مجلس از همان آغاز کلاً "به صورت مهر تائید بر دستورات و نیات شاهانه درآمد (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۶). یکی از وزرای رضاشاه پس از چند سال اظهار می‌کند که «از آنجاکه شاه اصرار داشت تا همه کاره‌ای اجرایی باید توسط قوه مقننه تصویب شد، مجلس به مکانی برای اعمال تشریفات تبدیل شد». سفیر انگلیس، در سال ۱۳۰۵ش گزارش می‌دهد که «مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت، نمایندگان مجلس، نمایندگان آزاد و مستقلی نیستند و انتخابات مجلس آزادانه برگزار نمی‌شود. هنگامی که شاه طرح یا لایحه‌ای را مدنظر دارد، تصویب می‌شود. زمانی که مخالف است رد می‌شود و هنگامی که بی‌اعتنا است بحث‌های فراوانی صورت می‌گیرد» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷۲). از مجلس اول تا مجلس پنجم، سیاستمداران مستقل در شهرها رقابت می‌کردند و منتفذان روستایی، افراد تحت فرمان خود را مانند گله‌های گوسفند به صفوف رأی‌گیری می‌آوردند. اما در شانزده سال بعدی، از مجلس ششم تا سیزدهم، شخص شاه نتایج انتخابات و بنابراین

ترکیب هر مجلس را تعیین می‌کرد. کار او این بود که با همکاری رئیس پلیس، اسامی گروهی از نامزدها را برای وزیر داخله تهیه کند. وزیر کشور نیز اسامی را برای استانداران می‌فرستاد. سرانجام استاندار نیز فهرست مذکور را به شورای نظارت بر انتخابات، که وزارت کشور تعیین می‌کرد، می‌فرستاد. وزیر کشور نیز آن اسامی را برای استانداران می‌فرستاد. سرانجام، استاندار هم فهرست مذکور را به شورای نظارت بر انتخابات که وزارت کشور تعیین می‌کرد، می‌فرستاد. بنابراین مجلس دگر نه یک نهاد مفید و مؤثر بلکه نهادی بی‌خاصیت بود و به‌صورت لباس آراسته‌ای درآمدی بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشاند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷۲-۱۷۱).

پایگاه اجتماعی محدود نظام سلطانی

غالباً "فرمانروایان نظام‌های سلطانی نخستین بار با حمایت گروه‌های کاملاً" مشخص به قدرت می‌رسند. با این وجود با سلطانی شدن نظام‌ها، آن‌ها بسیاری از حمایت اجتماعی اولیه‌شان را از دست می‌دهند و به‌گونه‌ای فزاینده بر ترکیبی از ترس و پاداش متکی می‌شوند. توانایی فرمانروایان سلطانی برای باقی ماندن در قدرت بستگی دارد به بی‌نیازی آن‌ها در برقراری اتحاد با جامعه مدنی و به وجود آوردن ائتلاف. پایگاه اجتماعی نظام سلطانی محدود به افراد مورد حمایت آن‌ها هستند، یعنی اعضای خانواده حاکمان و دوستانشان. اما برای این‌ها وفاداری به فرمانروا تنها از منافع خصوصی‌شان ناشی می‌شود نه از هیچ‌گونه اصول غیرشخصی، و به این دلیل آن‌ها، قشر، گروه یا طبقه اجتماعی مشخصی را تشکیل نمی‌دهند. اما اگرچه افراد بسیاری ممکن است از رژیم سلطانی منتفع گردند، اما آن‌ها واقعاً "پایگاه اجتماعی گسترده‌ای را تشکیل نمی‌دهند. اغلب گفته می‌شود که رهبران نظام‌های سلطانی حمایت یک ابرقدرت را جانشین پایگاه قدرت داخلی می‌کنند (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۵۰-۴۸).

به صورت خلاصه می‌توان ویژگی‌های اصلی پایگاه‌های اجتماعی محدود را برشمرد: به قدرت رسیدن و ماندن در قدرت با حمایت گروه‌های مشخص ۲- از دست دادن حمایت اجتماعی بسیاری از گروه‌ها به خاطر سلطانی شدن فرمانروا ۳- وابستگی به یک ابرقدرت به منظور ایجاد پایگاه قدرت در داخل کشور

رضاشاه سلطنت خود را در ۱۳۰۵ش با مشروعیت سیاسی قابل توجه و داشتن یک پایگاه اجتماعی استوار گرچه نه توده‌ای آغاز کرد و از تائید ضمنی یا علنی بلندپایگان جامعه برخوردار بود (کرونین، ۱۳۹۶: ۵۷). همچنین رضاشاه از حمایت قابل ملاحظه‌ای در میان نخبگان طبقه متوسط مدرن، از جمله باشگاه ایران جوان برخوردار بود (اتابکی، ۱۳۸۵: ۳۳). مسلماً "رضاشاه از پشتیبانی بسیاری از طبقات متوسط تحصیل کرده نو، بسیاری از نخبگان فکری، شمار فزاینده‌ای از نمایندگان مجلس، از جمله نمایندگان دموکرات و دموکرات‌های اجتماعی، بیشتر کارکنان بلندپایه دولت، و حتی شمار قابل ملاحظه‌ای از رهبران و بلندپایگان مذهبی مهم و پرنفوذ بهره‌مند بود (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۰۰). داور، تیمورتاش و فیروز با تشکیل یک مثلث جدید، سیاست مدنی و تقنینی کشور را با محوریت شخص رضاخان در دست گرفتند. این مثلث در سازمان‌دهی و مدیریت اقدام در جهت خلع سلسله قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی نقش بی‌اندازه مهمی بازی کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۳۱۳-۳۱۱). مثلث جدید توانسته بود همه جناح‌های عمده مجلس را به جز گروه مدرس و منفردین را با خود همراه کند. اقدام مجلس در انقراض حکومت قاجاریه و واگذاری سلطنت به رضاخان از حمایت کامل ناسیونالیست‌ها، تجدد خواهان، سوسیالیست‌ها، و ارتش و روسای ادارات برخوردار بود. روحانیت نه له و نه علیه آن تبلیغ نکرد، اما عده زیادی از علما و بخصوص سیاستمدارهای معمم در مجلس مؤسسان که در آذر ۱۳۰۴ش تشکیل شد موافق آن رأی دادند (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۳۱۶-۳۱۵). بی‌تردید رضاشاه تنها معمار اصلاحات دوره خویش نبود. خاصه در نیمه نخست سلطنت خویش پشتیبانی مدیران کارآزموده درون کابینه را با خود داشت و اینان در کنار مجلس رام و

گوش به فرمان، سومین رکن سلطنت وی را تشکیل می‌دادند. برجسته‌ترین این مشاوران بلندپایه، علی‌اکبر داور، عبدالحسین خان تیمورتاش، سردار اسعد و فیروز میرزا بودند (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۵). ایران خلاصه شده بود در ابوالهولی به نام رضاشاه، که به دست بریتانیا بر مسند قدرت نشسته و به قهر و خشونت و بی‌رحمی و سرکوب و قتل و غارت نفس‌ها را در سینه حبس کرده بود، و حق السهم نفت شیشه جان ابوالهول بود که در دست بریتانیا بود (موحد، ۱۳۹۴: ۵۱۰).

دهه ۱۳۱۰ش دهه سرکوب شدید سیاسی در ایران بود. این سرکوب همراه با اقدامات ناخوشایندی برای مردم، نظیر قرارداد جدید نفت و فساد بی‌پرده، ناسیونالیست‌ها را پیوسته از حکومت دورتر می‌کرد (کرونین، ۱۳۹۶: ۹۳-۹۲). بسیاری از دیگر مدافعان باوفا و ستون‌های اصلی رژیم پهلوی کشته، بدنام، زندانی و یا تبعید شدند مثل عبدالحسین دیبا، محمدولی خان اسدی، فروغی، تقی زاده، حسین دادگر و غیره. این فرایندی بود که بر اثر آن در مرحله دوم حکومت رضاشاه ملت کاملاً "از دولت روی گردان شدند (اتابکی، ۱۳۸۵: ۴۷). این پدیده شایان توجه است که تا سال ۱۳۱۳-۱۳۱۲ش از میان نزدیکان برجسته و مستقل رضاشاه تنها داور در مقام خود باقی مانده بود، دیگران برکنار یا بازداشت شده، در زندان به قتل رسیده و یا ترور شدند. این سرآغاز حاکمیت مطلق (سلطانیسم)، رضاشاه بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۵۳-۱۵۲). رضاشاه ظاهراً "با شیوه فرمانروایی همراه با جنون بدگمانی خویش، حمایت اولیه بسیاری از اقشار و طبقات میهن‌پرست ایرانی را از دست داد (کرونین، ۱۳۹۶: ۱۵۰). شاید رضاشاه می‌توانست بر قدرت باقی بماند به شرط اینکه از حداقل پایگاه اجتماعی یا مشروعیت در داخل کشور برخوردار باشد و چون چنین نبود تضادهای نظام جهانی که زمینه به قدرت رسیدنش را در ۱۳۰۴-۱۳۰۰ش فراهم ساخته بود زمینه‌های سقوط ۱۳۲۰ش او را نیز تدارک دید (فوران، ۱۳۹۵: ۳۸۳-۳۸۲). در این میان رضاشاه هیچ‌وقت نتوانست پشتیبانی دهقانان را از حکومت خود برانگیزد. دهقانان در حد زیادی از تأثیر اصلاحات رضاشاه برکنار ماندند، و عشایر و ایلات بی‌رحمانه و به‌زور اسکان

میافتند. دولت رضاشاه سرانجام در این زمینه به زور توسل جست. درحالی که سیاست گذاری‌های او در زمینه مرکزیت و تحول و توسعه اقتصادی یادآور دوران صفویه بود، نبود مشروعیت عمیق در نظام پهلوی و اتکایش به قدرت نظامی، وی را به حکومت نادرشاه افشار نزدیک می‌کرد و رفتارش با ایلات، ستم نادر را در این زمینه به یاد می‌آورد (فوران، ۱۳۹۵: ۳۴۱).

رضاشاه در این اعتقاد با بسیاری از هم‌وطنان خود سهیم بود که دوستی نزدیک با یک قدرت سوم می‌تواند نیرو و اهرم لازم را برای ایران جهت دفاع از تمامیت و استقلالش فراهم سازد. او پیوسته می‌کوشید تا پیوندهای نزدیکی با ایالات متحده آمریکا برقرار کند و آن کشور را به ارزش دوستی با ایران متقاعد سازد. اما او به زودی دریافت که واشنگتن به اندازه او به چنین روابطی علاقه ندارد، با توجه به اینکه آمریکا در آن زمان سیاست انزوا در امور جهان را در پیش گرفته بود و به ویژه در منطقه‌ای که قلمرو نفوذ بریتانیا شناخته می‌شد نمی‌خواست وارد شود. قدرت سومی که رضاشاه به آن نزدیک شد آلمان بود (اوری، ج ۲: ۷: ۱۳۹۲: ۱۲۲). در این مورد پرنسس اشرف دختر رضاشاه می‌گوید: «پدرم از اینکه می‌دید آلمان در برابر دشمنان قدیمی ایران، یعنی روسیه و انگلیس به معارضة پرداخته است، نوعی احساس رضایت می‌کرد» (علم، ۱۳۷۱: ۷۷). نفوذ آلمان در ابعاد صنعتی و تجارتي ایران بالا گرفته بود. تقریباً هیچ فعالیت مهم اقتصادی در ایران، البته در خارج از حوزه نفت، نبود که آلمان‌ها در آن دست داشته نداشته باشند. با آغاز جنگ رضاشاه بر آن شد که نخست وزیر خود را عوض کند. با شروع جنگ جهانی دوم و به ملاحظه تغییرات مهمی که در عرصه سیاست جهانی رخ می‌داد رضاشاه نیز تغییری را در دولت خود لازم می‌دانست. شاه احمد متین دفتری را، که مدتی در سفارت آلمان کار کرده بود و به نزدیکی با آلمان‌ها اشتها داشت، به نخست وزیری منصوب کرد و وزارت دربار را که پس از تیمورتاش منحل شده بود به جم سپرد. متین دفتری خود می‌نویسد: «شاه در آن ایام آلمان را برنده جنگ می‌دانست و شاید این موضوع هم در تصمیم شاه بی تأثیر نبوده است» (موحد،

۱۳۹۴: ۴۷۶-۴۷۵). در آستانه تهاجم متفقین به ایران، آلمان نازی مناسبات بسیار مستحکمی با رضاشاه و اقتصاد ایران برقرار کرده بود. تنها تهاجم می‌توانست به چنان وضعی خاتمه دهد (فوران، ۱۳۹۵: ۳۷۱).

سرمایه‌داری تحریف‌شده

اگرچه برخی نظام‌های سلطانی دوره‌های از رشد اقتصادی قابل‌ملاحظه را تجربه کرده‌اند، اما در درازمدت شخص‌گرایی و فساد نظام سیاسی بر توسعه اقتصادی تأثیر منفی می‌گذارد. نظام پاتریمونیا می‌تواند به ایجاد انحصارات نیز کمک کند یعنی همان شیوه‌ای که فرمانروایان نظام‌های سلطانی معاصر برگزیدند. مرزهای بین خزانه عمومی و ثروت خصوصی فرمانروا نامشخص می‌شوند. او و همدستانش با رضایت او منابع مالی عمومی را آزادانه تصاحب می‌کنند، انحصارهای سودآور ایجاد می‌کنند، و هدایا و پاداش‌هایی از بخش خصوصی طلب می‌کنند که بابت آن هیچ‌گونه حسابی پس نمی‌دهند. اقتصاد تابع مداخله قابل‌ملاحظه حکومت است، اما این مداخله کمتر در ارتباط با طرحی کلان برای انباشت پیوسته است. هدف اصلی بیرون کشیدن منابع است. این حکومت دزد سالاری به‌وسیله کنترل بر خدمات اساسی، مالکیت انحصاری کالاهای حیاتی، پشت پا زدن به قراردادهای و ضبط و مصادره آشکار اموال و دارایی مردم می‌کند. این مالکیت انحصاری می‌تواند شکل صنایع متعلق به دولت را به خود بگیرد، مانند نفت در ایران، مس در زئیر، الماس در آفریقای مرکزی که درآمدهای آن می‌تواند تا حدی کمتر (ایران) بیشتر (آفریقا) از جانب فرمانروایان تصاحب شود. یا فرمانروایان می‌تواند به‌عنوان اشخاص خصوصی انحصارهایی ایجاد کنند. مداخله پاتریمونیا می‌تواند در زندگی اقتصادی به اقتصادهای انحرافی منجر می‌شود که، اگرچه در حوزه سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند، اما واقعاً نمی‌توان آن‌ها را سرمایه‌دارانه نامید. درحالی‌که سرمایه‌داری بر پایه تقدس مالکیت خصوصی و عملکرد بازار در تخصیص منابع، فرصت‌ها و سود قرار دارد، نظام سلطانی اغلب شامل

تصرف خودسرانه دارایی، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، از طریق زور و بدون پرداخت غرامت است (شهابی / لینز، ۱۳۸۰: ۵۵-۵۳).

به‌صورت خلاصه می‌توان ویژگی اصلی سرمایه‌داری تحریف‌شده را برشمرد: ناپایدار بودن رشد اقتصادی و مالکیت انحصاری بر منابع مخصوصاً نفت در ایران توسط دولت یا شخص فرمانروا

از آنجا که ایران فاقد سرمایه‌داران آماده برای قبول مخاطرات سرمایه‌گذاری برای توسعه بود، روشن بود که مانند ترکیه دولت باید رهبری ایجاد یک زیربنای مدرن را بر عهده گیرد. در هر صورت، دولت‌گرایی باروچیه مردی چون رضاشاه نیز سازگار بود: در سراسر دوره پهلوی، کلید اصلی توسعه همراه با نظارت سازمان‌های کلیدی و صنایع در دست دولت قرار داشت (اوری، ح ۲ ج ۷: ۱۳۹۲: ۳۰). دخالت در امور تجاری و اعمال حق انحصار دولتی بر کالاهای وارداتی و صادراتی از وجوه عمده سیاست اقتصادی دولت در این مرحله بود (سوداگر، ۱۳۵۷: ۲۴۱). مداخله جویی دولت در اقتصاد و جامعه نو، از برخی جهات شبیه نقش دولت فرانسه و از جهات دیگر شبیه نقشی بود که دولت شوروی در جامعه و اقتصاد ایفا می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۰۱). اولین مرتبه که انحصار در دست دولت قرار گرفت، انحصار قند و شکر بود (مکی، ۵: ۱۳۸۰: ۱۷۱). البته گسترش انحصارات به تجارت خارجی محدود نمی‌گردید و دولت هر ساله دایره انحصارات دولتی را گسترش می‌داد (خلیلی خو، ۱۳۷۲: ۱۸۷). منطق استبداد شبه مدرنیست ایران در زمان رضاشاه: رشد صنایع تولیدی، افزایش ظرفیت و سرمایه‌بری آن در نتیجه کاربرد فزاینده تکنولوژی خارجی؛ افزایش تعداد و سهم انحصارات دولتی و خصوصی در تولیدات صنعتی و تجاری؛ بوروکراتیزه شدن بیشتر زندگی و کار، ایجاد ظرفیت تولیدی زائد در نتیجه عدم توجه به وابستگی متقابل صنایع مختلف در سیاست‌های سرمایه‌گذاری دولت؛ اتلاف مضاعف سرمایه‌گذاری در طرح‌های آموزشی گزاف درجایی که از سوی برای فارغ‌التحصیلان جدید اشتغال مولدی وجود نداشت و از سوی دیگر دولت به ایجاد مشاغل

غیر مولد و افزایش تعداد میز و صندلی‌های دفتری وادار می‌شد؛ و جزء این‌ها. از این گذشته افزایش‌هایی که در مالیات ارضی صورت می‌گرفت، مالکان را به سود دولت زیر فشار قرار می‌داد و انحصار دولتی تجارت خارجی و نیز عرصه‌های مهمی از تجارت داخلی، تاجران را از بخش وسیعی از فعالیت‌های اقتصادی محروم می‌کرد. تعرفه‌هایی بر تجارت داخلی بسته شد و سفر از شهری به شهر دیگر مستلزم کسب جواز رسمی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۷۵-۱۷۴).

صنعتی شدن واقعی کشور در مقیاس وسیع تنها در دهه ۱۳۰۰ش آغاز شد و در دهه ۱۳۱۰ش به اوج تازه‌ای رسید. دولت در شروع این فرایند نقش مهمی داشت اما سرمایه خصوصی نیز در مقدار زیاد در این زمینه بکار افتاد و روند به‌صورت اقدامی خصوصی-دولتی درآمد. به نظر نمی‌رسد دولت ایران آگاهانه یک استراتژی صنعتی شدن جایگزینی واردات را دنبال کرده باشد تا صنایعی احداث کند که نیازمندی‌های داخلی کشور را تأمین نمایند و نیازی به واردات نباشد. در مجموع بخش دولتی به خاطر بالا بودن هزینه تولید و سود اندک انگشت‌نما بود و به همین لحاظ به نظر می‌رسد همه کارخانه‌های دولتی ضرر می‌داده‌اند (فوران، ۱۳۹۵: ۳۵۴-۳۵۵). یکی دیگر از ارکان غیر نهادین رژیم رضاشاه، منابع اقتصادی‌اش بود. دامنه و مقیاس این منابع به مراتب از منابع دوره قاجار فراتر می‌رفت و به میزان ایران عصر صفویه در زمان شاه‌عباس بزرگ می‌رسید، زمانی که انحصار ابریشم موجب تفوق اقتصادی کشور شده بود. کل درآمدهای دولتی در فاصله سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۲۰ش به بیش از ۱۵ برابر رسید. یعنی از ۲۳۷ میلیون ریال در ۱۳۰۳ش به ۳/۶۱ میلیارد ریال در ۱۳۲۰ش افزایش یافت. بنابراین بخش عمده درآمد دولتی از سایر منابع می‌آمد. فعالیت دولت در زمینه‌های اقتصادی-تجارت و صنعت انحصاری- ۲۸ درصد، مالیات ارضی ۱۰ تا ۲۰ درصد، گمرک حدود ۱۰ درصد، مالیات بر درآمد جدید حدود ۷ درصد و انحصار دولت بر چای و قند و شکر بیش از ۵ درصد درآمد را تعیین می‌کرد. در این دوره هزینه‌ها هم رشد عظیمی یافت و از ۲۷۶ میلیون ریال در ۱۳۰۷ش به ۴/۱۷ میلیارد

ریال در ۱۳۲۰ش رسید. با افزایش هزینه‌ها، اولویت‌های دولت نیز عوض شد. رقم مطلق هزینه‌ای دفاعی بازهم در حال افزایش بود (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۷).

در دوره اول حکومت رضاشاه، یعنی ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ش، به‌رغم اینکه تولید نفتی ایران با رشدی بیش از ۵۰ درصد به ۷۰۸۷ هزار تن در سال رسیده بود، عایدات دولت باوجود مباحثات فراوان با شرکت نفت ایران و انگلیس در همان حد ۱/۴ تا ۱/۸ میلیون لیره ثابت ماند (فاتح، ۱۳۳۰: ۲۸۱). درآمد دولت ایران از این بخش، چه در عصر قاجار و چه دوران پهلوی اول، در حدی نبود که مهم‌ترین منبع درآمدی دولت باشد و سال ۱۳۱۰ش به‌ندرت دریافتی سالانه ایران فراتر از یک میلیون لیره استرلینگ در سال بود؛ درواقع طی گذشت سی سال از انعقاد قرارداد داری، درحالی‌که تولید نفت ایران از ۴۳ هزار تن در سال به نزدیک شش میلیون تن رسیده بود، فقط طی چهار سال درآمد ایران بیش از یک میلیون لیره استرلینگ بود و طی یک دوره بیست‌ساله از ۱۲۹۱ش تا ۱۳۱۰ش متوسط دریافتی ایران سالانه نزدیک به هشتصد هزار لیره استرلینگ بود (جولیان باریر، ۱۳۶۳: ۲۳۲-۲۳۱). درآمد نفت هم به‌طور مطلق و هم از لحاظ نسبی کم بود، اما دولت تمامی آن را دریافت می‌کرد و افزایش این درآمد از افزایش همه بخش‌های دیگر اقتصاد سریع‌تر بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۳۶). به گفته چارلز عیسوی، نویسنده کتاب تاریخ اقتصادی ایران از ۱۹۱۴ - ۱۸۰۰، در اواخر سال ۱۳۱۶ش، درآمدهای نفتی فقط ۱۳ درصد از دریافتی‌های دولت را تشکیل می‌داد که آن‌هم صرف تجهیز ارتش می‌شد (جولیان باریر، ۱۳۶۳: ۱۸۵). تولید ایران از ۶۴۴۵۸۰۸ تن در ۱۳۱۱ش به ۱۰۱۹۵۳۷۱ تن در سال ۱۳۱۷ش رسید. به‌طور نسبی این افزایش بیشتر از نسبت افزایش بقیه جهان بود. درآمد دولت ایران از فروش نفت از ۱۵۲۵۳۸۳ پوند در ۱۳۱۱ش به ۴۲۷۰۸۱۴ پوند در ۱۳۱۸ش رسید (اوری، ۱۳۹۲: ۲۰۳). درآمد نفت ده برابر شد و از ۴۶۹ هزار پوند استرلینگ در ۱۲۹۹-۱۲۹۸ش به ۴۲۷۱۰۰۰ میلیون پوند رسید. این تنها ۱۰ درصد (و شاید حداکثر ۲۵ درصد) درآمد دولت بود (فوران، ۱۳۹۵: ۳۳۷). دستاوردهای اقتصادی رضاشاه حاصل برخورد معقول و متناسب، چه

رسد به موفق، با پیشرفت اقتصادی نبود و جملگی از محل درآمد نفت و مالیات غیرمستقیم که با آن بر دوش مردم عادی بود، پرداخت می‌شد. هرگونه سرمایه‌گذاری به ساختمان جاده‌ها، کارخانه، مدرسه و بانک‌ها می‌انجامید، اما استراتژی سرمایه‌گذاری متناسب آن است که بر پایه بهترین استفاده از منابع ملی استوار باشد. به بیان ساده‌تر، آنچه اهمیت دارد این است که اقتصاد ملی از هزینه‌ای که برای ساختن یک کارخانه پرداخت می‌کند، چه عایدش می‌شود، نه اینکه کارخانه‌ای، هر کارخانه‌ای که باشد ساخته شود تا همگان ببینند. با همه این‌ها، بر پایه شواهد موجود پیداست که سیاست‌های اقتصادی رضاشاه با سرمایه‌گذاری در طرح‌های پرهزینه و کم بازده موجب اتلاف منابع ملی شده است. سری درآمدی و تولیدی برای این دوره وجود ندارد، چه رسد به داده‌های کمی برای مصرف، توزیع و غیره. با این‌همه تردید نمی‌توان داشت که رشد کل تولید و درآمد قابل ملاحظه بود، اما برندگان اصلی اقصای مرفه تهران و چند شهر عمده دیگر بودند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۷۹).

نتیجه‌گیری

اگر استبداد را خودکامگی و خودرایی دولت یا شخص شاه بدانیم در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران تقریباً "تمامی دولت‌ها که یکی پس از دیگری بر سرکار آمده‌اند به نوعی استبداد کهن ایرانی را بازتولید کرده‌اند. در اوایل دهه ۱۲۸۰ش و با شروع جنبش مشروطیت ایران چنین به نظر می‌رسید که این استبداد کهن برای همیشه از تاریخ ایران رخت بر بسته است و ناتوانی محمدعلی شاه در سرکوب این جنبش گواه و شاهدی بر این مسئله بوده است. ولی با آمدن رضاشاه آن‌هم به فاصله تقریباً "یک دهه پس از مشروطه و در کمال تعجب باز استبداد کهن ایرانی همانند یک زخم کهنه سرباز می‌کند و دوباره وارد صحنه تاریخ سیاسی ایران شد. کاری که محمدعلی شاه نتوانست انجام دهد رضاشاه به راحتی انجام داد. تنها وجه تفاوت استبداد در دوران پهلوی با استبداد در کل تاریخ ایران در تشکیل ارتش مدرن و بوروکراسی سازمان‌یافته در این دوران است که ابزار شخصی شاه بود که به

گفته ماکس وبر این نوع استبداد را سلطانیسم می‌نامیم. از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ش را نمی‌توان دوره استبداد (سلطانیسم) رضاشاه بدانیم. در این دوره مخالفت‌ها و مشورت‌هایی هرچند کاهنده با شاه توسط مجلس و نخبگان انجام می‌گرفت. از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ش است که استبداد (سلطانیسم) رضاشاه شکل می‌گیرد. دو عامل ۱- فسخ قرارداد داری و سرازیر شدن پول به دستگاه دولت و ۲- سقوط تیمورتاش نشان از سلطانیسم رضاشاه تا زمان تبعیدش داشت. نظام سلطانی پنج مشخصه دارد که این پنج مشخصه همان‌طوری که در مقاله نشان داده شد با حکومت رضاشاه از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ش به‌طور کامل تطابق می‌کند. از نظر همایون کاتوزیان که حوزه مطالعه وی درباره چیستی استبداد در ایران است و از آثار او را در این مقاله استفاده کردیم، سرآغاز سلطانیسم رضاشاه از ۱۳۱۲ش شروع شد. یعنی باز جان، مال و شرف مردم باز در دست‌های شاه قرار گرفت. این عوامل نشان می‌داد که باز استبداد کهن ایرانی توانسته خود را باز تولید کند.

- ۱) اتابکی، تورج (۱۳۸۵). تجدد آمرانه (جامعه و دولت در عصر رضاشاه)، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ دوم، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۲) ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، ج ۲، تهران: انتشارات سمت.
- ۳) اوری، پیتر (۱۳۹۲). دفتر دوم از جلد هفتم، **تاریخ ایران دوره پهلوی (از رضاشاه تا انقلاب اسلامی از مجموعه تاریخ کمبریج)**، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: نشر جامی.
- ۴) آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب، مترجم: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴
- ۵) باریر، جولیان (۱۳۶۳). **اقتصاد ایران از ۱۲۷۹ تا ۱۳۴۹**، تهران: مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی.
- ۶) حکیمون، اقبال (۱۳۸۶). **سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی ایران تا پایان دوره رضاشاه**، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۷) خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۲). **توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه**، تهران: جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.
- ۸) دیگر ژان پیر / هورکاد برنار و ریشار یان (۱۳۷۸). **ایران در قرن بیستم (بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر)**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- ۹) سوداگر، محمدرضا (۱۳۵۷). **رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (مرحله انتقالی ۱۳۴۰-۱۳۰۴ ش)**، تهران: انتشارات پازند.
- ۱۰) شهابی هوشنگ / لیتز خوان (۱۳۸۰). **نظام‌های سلطانی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر پردیس دانش.
- ۱۱) علم، مصطفی (۱۳۷۱). **نفت قدرت و اصول (ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن)**، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۲) فاتح، مصطفی (۱۳۳۰). **پنجاه سال نفت**، تهران: انتشارات کاوش.

- ۱۳) فوران، جان (۱۳۹۵). **مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)**، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۱۴) قلفی، محمد وحید (۱۳۷۹). **مجلس و نوسازی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۱۱ش)**، تهران: نشر نی.
- ۱۵) کدی، نیکی (۱۳۹۲). **ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان**، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- ۱۶) کرونین، استفانی (۱۳۹۶). **رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین**، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: نشر جامی.
- ۱۷) لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۶۲). **مالک و زارع در ایران**. ترجمه منوچهر امیری، تهران: مرکز علمی و فرهنگی.
- ۱۸) مجد، محمدقلی (۱۳۸۹). **رضاشاه و بریتانیا: بر اساس اسناد وزارت خانه آمریکا**. ترجمه مصطفی امیری، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۱۹) مکی، حسین (۱۳۸۰). **تاریخ بیست‌ساله ایران**، ج ۵، تهران: انتشارات علمی.
- ۲۰) منوچهری، عباس (۱۳۷۶). «کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سلطانیسم ایرانی»، **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، س ۱، ش ۴، زمستان.
- ۲۱) موحد، محمدعلی (۱۳۹۴). **خواب آشفته نفت (از قرارداد داری تا سقوط رضاشاه)**، ج ۱. تهران: نشر: کارنامه.
- ۲۲) موحد، محمدعلی (۱۳۹۵). **خواب آشفته نفت (دکتر مصدق و نهضت ملی ایران)**، حلقه دوم، ج ۲. تهران: نشر کارنامه.
- ۲۳) میلانی، عباس (۱۳۹۴). **نگاهی به شاه**. تورنتو: نشر پرشین سیر کل.
- ۲۴) همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۵). **استبداد، دموکراسی و نهضت ملی**، تهران: نشر مرکز.
- ۲۵) همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱). **اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

۲۶) همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۵). **تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخی و سیاست در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

۲۷) همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۴). **دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی**، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

۲۸) همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹). **رژیم‌های سلطانی (رژیم پهلوی در ایران)**، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی و محمد سعید قائنی نجفی، شماره: ۱۵۳ و ۱۵۴.

29) Blake, Stephen P (Nov, 1979). "The Patrimonial-Bureaucratic Empire of The Mughals", The journal Of Asian Studies, vol. 39, No.1.

30) Weber, Max (1978). Economy and Society, edited by Gunther Roth and Claus Wittich. Vo. 2. University of California press.